

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال دوازدهم، شماره ۴۵، پاییز ۱۳۹۸

صفحات: ۲۶۲-۲۴۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۷؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۶/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

## سناریونگاری نظم آینده بین‌الملل در سال‌های منتهی به ۲۰۳۰ میلادی

علی اصغر نعیمی<sup>\*</sup> / امیر هوشنگ میرکوشش<sup>\*\*</sup> / علی محمدزاده<sup>\*\*\*</sup>

### چکیده

پیش‌بینی آینده و این‌که نظام جهانی با توجه به متغیرهای گوناگون آن، چه سمت و سویی خواهد داشت و بازیگران سیاسی و دولتمردان حاکم در راستای تأمین منافع ملی خود به دنبال چه کنش یا واکنش‌هایی خواهند بود، همیشه به عنوان یک دغدغه و مسأله مطرح بوده و هست. بنابراین کشورها به عنوان بازیگران عرصه بین‌الملل در جهت احقاق حقوق شهروندی شهروندان خود با سایر بازیگران به رقابت پرداخته و نوعی ستیز و مقابله نانوشته را دنبال می‌نمایند. لذا با عنایت به تلاش برخی کنشگران موثر از جمله چین، روسیه و اتحادیه اروپا برای شکل‌دهی به نظم حاکم بر عرصه بین‌الملل و یا تغییر و دگرگونی در آن، نوشتار حاضر تلاش دارد با طرح چند سناریو، آینده نظم بین‌الملل در سال‌های منتهی به ۲۰۳۰ میلادی را با استفاده از روش سناریو پردازی در چارچوب نظری واقع‌گرایی، علت‌کاوی نماید. یافته‌ها نشان می‌دهد با عنایت به رشد فزاینده اقتصادی، نظامی، فضایی و سیاسی چین، در کنار رویکرد تهاجمی روسیه و ملی‌گرایی روزافزون اتحادیه اروپا، در پایان دهه سوم قرن بیست و یک میلادی سوای تنش‌ها و تغییرات در نظم بین‌الملل حاکم نیز از شکل و صورت کنونی خود که تک‌قطبی بوده به سوی یک نظام تک-چندقطبی با محوریت آمریکا و چند کانون تأثیرگذار از جمله چین، روسیه و اتحادیه اروپا تغییر مسیر خواهد داد.

### کلیدواژه‌ها

نظام بین‌الملل؛ آینده پژوهی؛ سناریونگاری؛ نظام تک؛ چندقطبی.

<sup>\*</sup> دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، واحد تهران شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران.

amkooshesh@gmail.com

<sup>\*\*</sup> استادیار روابط بین‌الملل، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران (نویسنده مسؤول).

a.mohammadzadeh75@gmail.com

<sup>\*\*\*</sup> استادیار علوم سیاسی، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران

## مقدمه

یکی از موضوعات مورد بحث در سال‌های اخیر، تغییر در قابلیت‌ها و سطح اقتدار ابرقدرت‌های جهانی و حتی برخی قدرت‌های نوظهور است که موجب کشمکش‌ها و تلاش‌هایی در صحنه جهانی گردیده است. از یک سو، آمریکا در پی تداوم وضع موجود به عنوان قدرت بزرگتر جهانی است و از سوی دیگر چین و روسیه به دنبال گسترش حوزه‌های نفوذ از سطح منطقه پیرامون به سطح جهانی هستند. حرکت‌های نظامی روسیه در شرق اروپا و دریای سیاه، بالتیک و خاورمیانه، طرح جاده ابریشم جدید و تلاش برای اعمال نفوذ و قدرت بر شرق و جنوب شرقی آسیا و حتی اقیانوس هند توسط چین و متقابلاً اعمال تحریم‌ها یا مجازات‌های اقتصادی آمریکا علیه دو ابرقدرت یاد شده و متحدان آن‌ها، گویای جدالی است میان یک طرف که خواهان سیستم تک قطبی لیبرال به سرکردگی آمریکا است و طرف دیگر متشکل از چین و روسیه که در گام اول در پی تغییر جهان به سوی نظامی چند قطبی هستند (چمنی، ۱۳۹۸: ۸) به گونه ای که این درگیری و تقابل به تمامی ابعاد مناسبات دوجانبه فیما بین (آمریکا و روسیه، آمریکا و چین) نفوذ کرده است و چنین درگیری و تقابلی بعید است به سرعت و به زودی حل و فصل شود. با این وجود باید بپذیریم، نظامی که هم اکنون بر روابط بین الملل غالب است، نظام سرمایه داری جهانی است. اگرچه سیستم سیاسی و اقتصادی برخی از کشورها ممکن است در چارچوب چنین نظامی ننگند و یا آن را قبول نداشته باشند اما واقعیت آن است که در حال حاضر منطق سرمایه داری و لیبرال دموکراسی به رهبری آمریکا بر نظام بین الملل استوار است (فتاحی منش، ۱۳۹۸). گرچه تحلیل‌ها و نظرات برخی متفکران علوم سیاسی با استناد به توانمندی نظامی یا اقتصادی بر تداوم هژمونی آمریکایی تاکید دارد ولی برخی دیگر از نظریه پردازان معتقدند که امکان تغییر این نظام وجود دارد و در این خصوص، نویسندگان نیز با طرح چهار سناریو و تحلیل و بررسی آن تلاش خواهد کرد آینده نظام بین الملل را پیش بینی و سناریوی محتمل تر را معرفی نماید.

## ۱. مبانی نظری

واقعگرایی مهمترین و پایدارترین نظریه روابط بین الملل بوده که به دلیل نزدیکی آن با عملکرد سیاستمداران در عرصه بین الملل و همچنین نزدیکی آن با فهم متعارف از سیاست بین الملل از جذابیت خاصی برخوردار است، و نظریه پردازان این نظریه از آن جهت، چشم انداز خود را واقعگرایانه می خوانند که با «واقعیت» بین المللی همخوانی بیشتری دارد. ضمن اینکه

آنان وجود یک سنت دیرینه واقعگرایانه را بیانگر تداوم و پایداری واقعیات سیاست میان ملت‌ها می‌دانند (Griffiths, 1992:3). هرچند نظریه واقعگرایی در روابط بین الملل در قرن بیستم به شکل منسجم مطرح شد، اما در کل اندیشه کاملاً نوینی را ارائه نمی‌نماید و بسیاری از آموزه‌های آن را می‌توان در تفکرات سیاسی کلاسیک یافت (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۷۴-۷۳). واقعگرایان ضمن تأکید بر موضوع امنیت معتقدند که چنانچه دولتی نتواند امنیت خود را حفظ کند، به انجام دادن هیچ کاری قادر نخواهد بود و تحت این شرایط نیروی نظامی کارآمد برای حمایت از دیپلماسی، سیاست خارجی و در نهایت تأمین امنیت ضروری است. به گونه‌ای که در مقایسه با توانایی نظامی، توانایی اقتصادی نقش کمتری را در ایجاد و حفظ امنیت ملی ایفا می‌کند. طرفداران این دیدگاه بر این نظرند که تجربه تاریخی نشان دهنده آن است که انسان‌ها بر حسب طبیعت خویش خود خوانده اند و نقاط ضعفی دارند که سبب ناکارایی آنان می‌شود (Kurth, 1998: 30-32).

دولت‌سالاری، اصل بقا و اصل خود یاری از محورهای اصلی واقعگرایی بوده که هر یک از بازیگران عرصه بین الملل برای دست یابی به آن، نیاز به ایجاد و افزایش ابعاد چهارگانه قدرت خود یعنی قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی داشته و دارند و بدون آن رسیدن به این مهم امکان پذیر نمی‌باشد. عبدالعلی قوام نیز بر این باور است که بر اساس اصل خودیاری، برای بقای خویش به هیچ وجه نمیتوان به ضمانت دولت دیگری متکی بود. در سیاست بین الملل ساختار نظام اجازه دوستی و اعتماد را نمی‌دهد. در نبود یک حکومت جهانی ما در یک حالت مبهم و نامشخصی به سر می‌بریم. بر مبنای این اصل همزیستی از طریق حفظ موازنه قدرت حاصل می‌شود. در شرایطی که دولت واقعگرا درصدد کسب منافع بیشتر نسبت به دیگران باشد، همکاری محدود در تعاملات بین المللی ممکن خواهد بود (قوام، ۱۳۷۰: ۳۰۱).

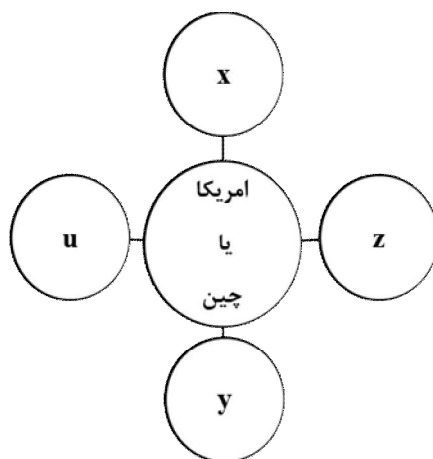
واقعگرایان، قدرت‌ها را بر اساس ابعاد قدرت، به ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت میانه و قدرت کوچک تقسیم می‌کنند. لذا با عنایت به تلاش کشورها برای رشد و ارتقاء ابعاد چهارگانه قدرت خود و ایجاد یک رقابت نا متوازن در عرصه بین الملل که تغییر در نظم بین الملل و به چالش کشیدن نظام کنونی از پیامدهای آن خواهد بود، نگارندگان سعی خواهند نمود با استفاده از روش سناریو پردازی یا سناریو نگاری آینده نظم بین الملل را در سال‌های منتهی به ۲۰۳۰ بررسی نمایند چرا که برنامه‌ریزی مبتنی بر سناریو و سناریو پردازی<sup>۱</sup> یعنی استفاده از توصیفات

روایی دارای انسجام درونی در مورد حالات ممکن امور و تحولات آینده، سناریو عبارت است از زنجیره‌ی وقایعی که تصور می‌کنیم در آینده به وقوع می‌پیوندند. تفکرات روزمره‌ی همه‌ی ما انسان‌ها مملو از گریز به دنیای مرموز آینده است. مگر می‌شود کسی به وقایعی که شاید روز، هفته، ماه یا حتی سال بعد برایش اتفاق بیفتند، فکر نکنند؟! این تصورات جسته‌گریخته در مورد آینده به نوعی سناریو محسوب می‌شوند، با این تفاوت که سناریوهای آینده پژوهانی که برای سازمان‌های دولتی، نظامی یا شرکت‌های تجاری سناریوپردازی می‌کنند، صیقل‌یافته‌تر و پیچیده‌ترند. این قبیل پژوهشگران معمولاً چندین سناریو ارائه می‌دهند تا کاربران بتوانند حالات جایگزین را تجسم کنند و از پیامدهای بالقوه‌ی تحولات و تصمیمات کنونی خود آگاه شوند. سناریو با این پرسش کلید می‌خورد که «اگر فلان‌طور شود، عواقبش چیست؟» مثلاً ممکن است از خودتان بپرسید که «اگه جمعه‌شب با خانواده برم سینما، چی می‌شه؟» پس از طرح این پرسش، باید به پیامدهای مختلف اتفاق مورد نظر بیندیشید. شاید ابتدا لازم باشد که مقدمات وقوع این اتفاق (سینما رفتن) را فراهم کنید و مثلاً در مورد نحوه‌ی رفتن‌تان به سینما (سواره یا پیاده) تصمیم بگیرید. به‌علاوه، شاید با خودتان بگویید که چنانچه به سینما بروید، مثلاً ممکن است همان چند ساعتی که نیستید، کسی از اقوام به منزل‌تان بیاید. خلاصه قبل از اینکه در مورد رفتن یا نرفتن‌تان تصمیم بگیرید، احتمالاً سناریوهای مختلفی خواهید ساخت. این قبیل سناریوها که اغلب حاصل تفکرات آنی هستند و بدون تأملات آگاهانه به ذهن‌خطور می‌کنند، روی کاغذ پیاده نمی‌شوند، اما شاید دل‌تان بخواهد که درموردشان با دیگران صحبت کنید. اما فایده‌ی این سناریوها چیست؟ این سناریوها در واقع موجب می‌شوند تا بتوانیم از تأثیرات احتمالی تصمیمات‌مان بر آینده آگاه شویم. در وهله‌ی نخست، این سناریوها از مشکلات بالقوه‌ای خبر می‌دهند که شاید در صورت بالفعل شدن تصمیمات کنونی‌مان بروز کنند. با آگاهی بر این مشکلات، ممکن است از اجرای برخی تصمیمات‌مان صرف‌نظر کنیم یا حتی اگر تصمیمی را عملیاتی کردیم، حداقل می‌توانیم با اتخاذ اقدامات احتیاطی، از شدت اثر عوامل مداخله‌گر بکاهیم.

## ۲. سناریونگاری آینده نظم بین الملل

### ۲-۱. سناریوی اول: نظام تک قطبی

در این سناریو می توان به دو موضوع ابقای نظام فعلی و تک قطبی<sup>۱</sup> آن با محوریت آمریکا و یا چین محور بودن نظام تک قطبی در ۲۰۳۰ میلادی اشاره و مورد بررسی قرار داد.



### ۲-۱-۱. سناریوی ابقای نظام فعلی و تک قطبی بودن آن با محوریت آمریکا

پس از تحولات اوایل دهه ۱۹۹۰ و پیروزی ایالات متحده آمریکا بر اتحاد جماهیر شوروی در جنگ سرد، و نهایتاً فروپاشی نظام دوقطبی، نظام بین الملل به وضعیت تک قطبی کوچ نمود و تنها ابرقدرت حاکم و تعیین کننده نظام بین الملل جدید نیز آمریکا شد. این نظام بر پایه یک ابرقدرت (آمریکا) شکل می گیرد که موجب تعیین قواعد بازی در دفاع از وضع موجود است. این کشور بزرگ ترین قدرت نظامی، فرهنگ جهان شمول، مهم ترین اقتصاد جهان، اصلی ترین صادرکننده ارز و پول، منبع پیشگام علمی و فناوری و بزرگترین دریافت کننده سرمایه گذاری خارجی است. اگرچه برخی نظریه پردازان سیاسی از جمله فرانسیس فوکویاما (نظریه پایان تاریخ)، رابرت گلیبین، جوزف نای، رابرت کوهن و رابرت کاکس (نظریه هژمون جهانی)، بر تداوم این نظم تاکید داشته و آن را دائمی معرفی می نمایند. ولیکن باید گفت این نوع نگاه به آینده نظام بین الملل و تک قطبی ماندن آن با محوریت آمریکا، بسیار

1. Unipolar

خوش بینانه است چرا که بسیاری از آمارها نشان می‌دهد قدرت برخی بازیگران دیگر در بسیاری از حوزه‌ها در حال به چالش کشیدن قدرت آمریکا است (فتاحی منش، ۱۳۹۸).

اگرچه در حال حاضر اقتصاد آمریکا با تولید ناخالص داخلی ۲۱ تریلیون دلار همچنان به عنوان برترین اقتصاد جهانی قرار دارد ولیکن نباید از این نکته غافل شد که تلاش سایر بازیگران از جمله چین و اتحادیه اروپا در حوزه اقتصادی و داشتن تولید ناخالص داخلی معادل ۱۴ و ۱۹ تریلیون دلار و رشد فزاینده آن و روی آوردن این رقبا به بخش صنعت و ساخت و ساز که آنان را به کانون تولید جهانی تبدیل نموده است، در سال‌های منتهی به دهه سوم قرن بیست و یک میلادی، اقتصاد آمریکا را به چالش خواهند کشید. در حوزه نظامی نیز با این که قدرت برتر از آن ایالات متحده آمریکا است و بودجه معادل ۷۳۸ میلیارد دلاری را برای سال ۲۰۲۰ مصوب نموده و ششمین شاخه ارتش خود را با عنوان نیروی فضایی با هدف حفاظت از دارایی‌های آمریکا در فضا در مقابل تهدیدهای روسیه و چین شکل داده است ولیکن راهبرد دفاعی این کشور چندین سال متوالی است که چین و روسیه را به عنوان مهم ترین تهدیدات آمریکا بر شمرده و می‌شمارد، چرا که تلاش پکن و مسکو برای افزایش بودجه نظامی خود و توسعه سیستم‌های موشکی با توانایی سرنگونی ماهواره‌های نظامی آمریکا، واشنگتن را نگران نموده است، لذا با توجه به همکاری‌های نظامی روسیه و چین، روسیه و هند و پیمان نظامی منطقه و فرامرکز منطقه ای این کشورها با یکدیگر برای جلوگیری از نفوذ نظامی آمریکا در مناطق مختلف جهان و مهم تر از آن اختلافات سیاسی میان احزاب حاکم در آمریکا و اختلاف نظر در خصوص افزایش و کاهش بودجه‌های نظامی این کشور و رویکرد متفاوت آنان به کشورهای رقیب از دیگر دلایلی است که می‌توان از آن به عنوان چالش‌های پیش روی ایالات متحده آمریکا در ۲۰۳۰ میلادی اشاره نمود.

لذا اگر چه جهان به سرعت شاهد افول توانمندی و قدرت آمریکا نخواهد بود و این کشور کماکان قدرت برتر باقی خواهد ماند ولیکن به جهت برنامه ریزی منسجم و رشد صعودی سایر قدرت‌ها از جمله چین، روسیه و اتحادیه اروپا و زیر سوال بردن قسمتی از توانایی‌های این کشور در حوزه اقتصادی و نظامی، این سناریو نمی‌تواند سناریوی مسلط و حاکم در ۲۰۳۰ باشد.

## ۲-۱-۲. سناریوی چین محور بودن نظام تک قطبی

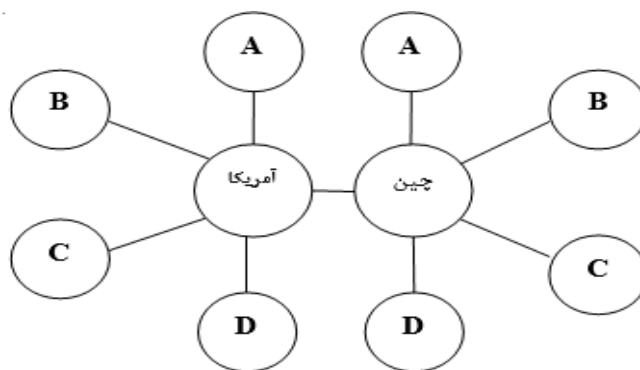
یکی دیگر از سناریوهای احتمالی تک قطبی بودن نظام در پایان دهه سوم قرن بیست و یک میلادی، چین به عنوان دومین قدرت اقتصادی جهان با ۱۴ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی می باشد که این پیش بینی در حال حاضر برنامه ریزی استراتژیک آمریکا را به سوی این کشور سوق داده است به گونه ای که ایالات متحده برای پیشگیری از این احتمال، به تقویت بیش تر روابط با ژاپن، افزایش پایگاه های نظامی خود در منطقه و استقرار ناوگان نظامی دریایی در آب های دریای چین و دامن زدن به اختلافات میان تایوان، ژاپن و چین بر سر جزایر سنکاکو پرداخته که هدف اصلی آن مقابله با قدرت تصاعدی چین می باشد، با این که جهان شاهد قدرت روز افزون چین در عرصه های اقتصادی، علمی و فناوری، دیپلماسی و نظامی می باشد و رشد قابل توجه تولید ناخالص داخلی آن بر کسی پوشیده نیست ولیکن به دلیل جمع ت زیاد و پایین بودن سرانه ملی، اختلافات سیاسی با برخی همسایگان و کشورهای منطقه، عدم نفوذ فرهنگی لازم در جهان، نداشتن تعامل قوی با کشورهای جهان، وابستگی زیاد به انرژی ( نفت و گاز) برای زیر ساخت های صنعتی خود، و مهم تر از همه داشتن فاصله زیاد اقتصادی، نظامی و فناوری و ارتباطات با آمریکا، قطعاً نخواهد توانست این کشور را در همه ابعاد قدرت پشت سر بگذارد، لذا این سناریو نیز نمی تواند برای نظم بین الملل در افق ۲۰۳۰ میلادی مورد قبول واقع شود.

## ۲-۲. سناریوی دوم: نظام دو قطبی

دومین سناریویی که می توان در خصوص آینده نظم حاکم بر روابط بین الملل در اواخر دهه پیش رو مطرح و معرفی نمود، سناریوی دو قطبی<sup>۱</sup> بودن است، نظامی شبیه دوران جنگ سرد که دو ابرقدرت آمریکا و شوروی بر دو بلوک غرب و شرق حاکمیت داشته اند. ولی از آنجایی که در حال حاضر رشد و قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و فناوری در اختیار آمریکا به عنوان قدرت برتر یا ابرقدرت کنونی و چین به عنوان دومین قدرت اقتصادی دنیا می باشد، این سناریو نیز بین این دو کشور مطرح می شود یعنی اینکه آیا امکان دارد در ۲۰۳۰ میلادی شاهد یک نظام دو قطبی بین ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین باشیم؟ باید گفت اگرچه چین با تلاش مضاعف توانسته در زمینه های اقتصادی و نظامی گام های مثبت و قابل توجهی بردارد و بر نگرانی های واشنگتن بیفزاید که در سیاست های منطقه ای خود تجدید نظر

1. Bipolar

کند، ولیکن آنچه که یک قدرت را تبدیل به یک ابرقدرت می نماید رشد همه جانبه در تمامی ابعاد شش گانه قدرت اعم از اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی، فناوری اطلاعات و ارتباطات می باشد که هم اکنون در کشور آمریکا جمع شده و چین نیز علیرغم همه تلاش‌ها، تاکنون توانسته صرفاً در حوزه اقتصادی و نظامی خود نمایی و قدرت نمایی نماید و در سایر حوزه‌ها، بویژه سیاسی و فرهنگی، فاصله زیادی با ایالات متحده داشته و دارد و هرگز نخواهد توانست در این مدت باقی مانده خود را هم تراز قدرت آمریکا نماید، لذا این سناریو نیز شانس لازم را برای طرح و معرفی در پایان دهه جاری به عنوان یک سناریوی غالب نداشته و ندارد. چرا که توانمندی این دو قدرت یعنی آمریکا و چین برابر و قابل رقابت نیست.



### ۲-۳. سناریوی سوم: نظام چند قطبی

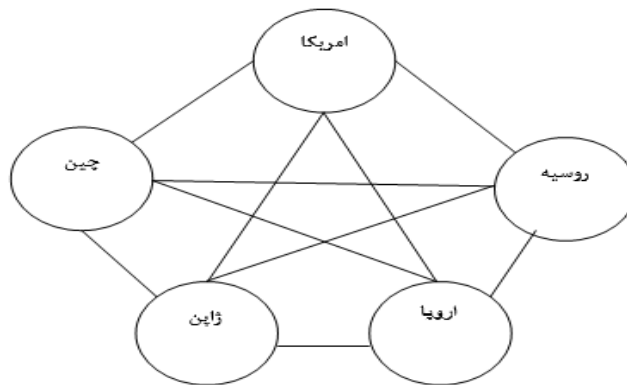
یکی دیگر از سناریوهای قابل طرح برای پیش بینی نظم بین الملل در دهه آینده، حاکمیت یک نظام چند قطبی<sup>۱</sup> است که می تواند شامل قدرت‌های برتر کنونی در حوزه‌های مختلف از جمله آمریکا، چین، روسیه، اتحادیه اروپا، ژاپن و برخی دیگر از کشورهای گروه بریکس مانند هند و برزیل باشد که بتوانند بصورت همزمان و شرکت همه آنها در حاکمیت موجود، نظم بین المللی را شبیه نظام قبل از جنگ جهانی دوم شکل دهند. اما ناگفته نماند که درست است که این کشورها به عنوان قدرت‌های نوظهور و در حال توسعه در برخی زمینه‌ها، بویژه اقتصادی و رفاه عمومی رشد و توانمندی‌هایی داشته و دارند ولی فاصله توانایی آنها با یکدیگر بسیار زیاد و غیر قابل مقایسه می باشد، برای نمونه می توان این تفاوت و فاصله را در تولید ناخالص

1. Multipolar



سناریونگاری نظم آینده بین الملل در سال های منتهی به ...

داخلی این کشورها مشاهده کرد. تولید ناخالص داخلی آمریکا ۲۱ تریلیون دلار، چین ۱۴ تریلیون دلار، ژاپن ۵ تریلیون دلار، هند ۳ تریلیون دلار، برزیل ۲ تریلیون دلار و روسیه نیز حدوداً ۲ تریلیون دلار می باشد که عملاً این تفاوت و فاصله در سایر ابعاد قدرت نظامی، سیاسی، فرهنگی و ... نیز وجود دارد و هیچگونه قرابت و نزدیکی بین آنها مشاهده نمی شود که بتوانند در این رقابت شریک باشند و در واقع امکان تحقق این سناریو را به صفر می رساند، لذا این سناریو نیز از نظر نگارنده غیر قابل طرح و بررسی می باشد و جایگاهی در نظام آینده بین الملل نخواهد داشت.



#### ۴-۲. سناریوی چهارم: نظام تک - چند قطبی

آخرین سناریوی قابل طرح و بررسی در این نوشتار، سناریوی نظام تک- چند قطبی<sup>۱</sup> است که از اندیشه نظریه پردازانی نشأت گرفته که معتقدند اگرچه در آینده ای نزدیک قدرت آمریکا رو به افول خواهد رفت و نظام بین الملل همچنان تک قطبی باقی خواهد ماند، اما این به معنای آن نیست که قدرت های دیگر بیکار نشسته و هیچ اقدامی نمی کنند.

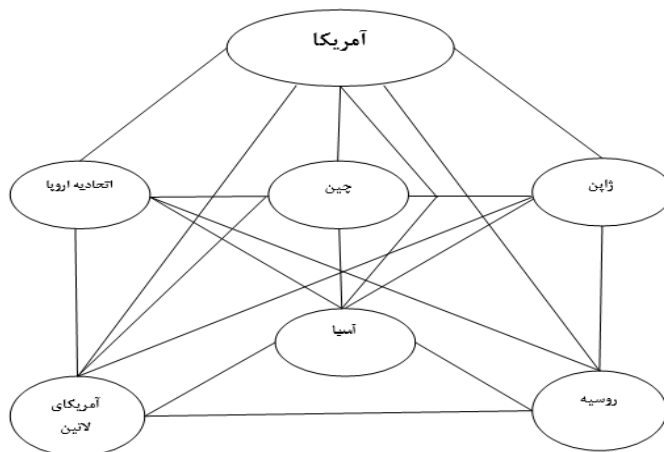
این نظریه پردازان معتقدند که ما هم اکنون به عصر نظام تک - چند قطبی وارد شده ایم. از منظر اینان، متأثر از فرایند جهانی شدن، اغلب کشورهای جهان در دهه های اخیر رشد بسیار سریعی را در حوزه اقتصاد تجربه کرده اند و همین امر باعث شده است که قدرت از تمرکز شدید خارج شود. از دیدگاه آنان احتمالاً سیستم بین المللی در حال ظهور، با سیستم های گذشته کاملاً متفاوت خواهد بود. آنها معتقدند در حوزه سیاسی- نظامی، به احتمال زیاد

1. Single Multipolar

قدرت به شکل تک قطبی باقی خواهد ماند، اما در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی توزیع قدرت تغییر خواهد کرد و تسلط امریکا به پایان خواهد رسید یا این که حداقل متزلزل و کمتر خواهد شد.

نظریه پسا آمریکایی فرید زکریا و نظریه نظام یک-چند قطبی نو واقع‌گرایان از مهم‌ترین نظریه‌های موجود در حوزه سناریوی چهارم یعنی نظام تک-چند قطبی است که به ظهور قدرت‌های جدید در نظام بین‌الملل اشاره می‌نمایند.

فرید زکریا در کتاب «جهان پسا آمریکایی» می‌پذیرد که جهان تغییر کرده و یکی از آشکارترین دلایل آن حرکت به سوی چند قطبی شدن است. البته وی تأکید دارند که این به معنای زوال امریکا نیست، بلکه ناشی از ظهور بقیه جهان است. از منظر وی در حوزه اقتصادی، قطعاً انتقال قدرت در جریان است. افزون بر این و مهم‌تر آن که وابستگی سایر اقتصادها به اقتصاد امریکا در حال کاهش است. اما این تغییر مرکز ثقل اقتصاد جهان به سادگی به معنای تغییر در قدرت نیست، زیرا پول و توانایی اقتصادی به آسانی قابل تبدیل به توانایی نظامی یا سایر وجوه قدرت نیست. وی معتقد است که ما به جهانی وارد شده ایم که گزینه‌های امریکا محدود شده است. برخی از نو واقع‌گرایان نیز روندها را به سوی چند قطبی شدن نظام بین‌الملل و شکل‌گیری نوعی موازنه قدرت به واسطه ظهور بازیگران جدید می‌دانند. این دسته از نظریه پردازان معتقدند اگرچه امریکا همچنان قدرت برتر باقی خواهد ماند اما دیگر کشورها مثل چین، هند و آلمان با رشد روزافزون اقتصادی خود به بازیگران بزرگی تبدیل خواهند شد که توان تعدیل قدرت امریکا و پایان دادن به نظام تک قطبی را خواهند داشت (فتاحی منش، ۱۳۹۸).



### ۳. آینده نظم بین الملل

چنانکه پیش تر به آن اشاره شد، این نوشتار بر مبنای روش سناریو پردازی در نظریه آینده پژوهی، به دنبال پیش بینی آینده نظم بین الملل است که پس از بررسی صورت گرفته و داده های اطلاعاتی به دست آمده، سناریوی چهارم را با عنوان نظم تک- چند قطبی، نسبت به سایر سناریوها محتمل تر دانسته، لذا برای طرح و تبیین بیشتر موضوع و روشن شدن ابعاد گوناگون آن، لازم است نقش سایر قدرتی مدعی در عرصه بین الملل را به شرح زیر مورد بررسی قرار داد.

#### ۳-۱. چین و آینده نظم بین الملل

چین، دومین قدرت اقتصادی جهان، در حالی هفتادمین سالگرد تأسیس خود را جشن می گیرد که شی جین پینگ رئیس جمهوری این کشور در پی قدرت نمایی در مقابل ایالات متحده آمریکا است و می خواهد تا پایان سال ۲۰۴۹ کشورش رهبری جهان را به دست بگیرد. بر اساس تحلیل هفته نامه لوپوئن، هدف دولت پکن از برگزاری چنین مراسم با شکوهی، به نمایش گذاشتن قدرت کشوری است که فقط طی هفتاد سال به دومین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شده است و ایالات متحده آمریکا نیز به عنوان نخستین قدرت اقتصادی و نظامی جهان، در تلاش است برای رویارویی با چین، ثبات مدل اقتصادی این کشور را به هم بزند. چین فقط طی چهار دهه توانست تا از یکی از فقیرترین کشورهای جهان، تبدیل به یک قدرت اقتصادی مهم جهان امروز شود. رشد اقتصادی چین بی سابقه بوده و تاریخ سرمایه

داری، پیش از ظهور این کشور، هرگز شاهد چنین پدیده‌ای نبوده است. خودکفایی اقتصادی چین باعث شده تا این کشور به یکی از قدرت‌های اقتصادی برتر و بزرگترین صادرکننده جهان تبدیل شود. ذخیره ارزی چین به بیش از ۳ تریلیون دلار می‌رسد و این کشور اکنون رهبری فن‌آوری‌های کلیدی قرن بیست و یکم را به عهده دارد.

موفقیت و پیشرفت اقتصادی چین در نتیجه کوشش و حتی شکست‌های بسیار به دست آمده است. از زمان تأسیس جمهوری خلق چین توسط مائو تا زمان مرگ وی، چین بهای سنگینی را در این راستا پرداخته است. به طو مثال، بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ ده‌ها میلیون نفر در چین به دلیل قحطی جان باختند. انقلاب فرهنگی چین هم کشور را به سوی آشوب و جنگ داخلی برد، اما باز هم مردم مقاومت کردند.

دنگ ژیاو پینگ پدر استراتژی اقتصادی چین، با استفاده از مدل اقتصادی سنگاپور، در سال ۱۹۷۸ چهار پروژه نوسازی را در این کشور راه اندازی کرد. شی جین پینگ رئیس جمهوری این کشور هم در سال ۲۰۱۷ در کنگره حزب کمونیست چین اعلام کرد که وی در پی یک استراتژی برای رساندن چین به مقام قدرت اول جهانی است.

استراتژی رئیس جمهوری چین بر پایه یک سیستم سیاسی امپریالیستی استوار می‌باشد که در آن نظارت دیجیتال مردم این کشور از اهمیت خاصی برخوردار است. از نظر اقتصادی هم این استراتژی می‌خواهد از طریق برتری تکنولوژیکی، کیفیت صادرات چین را تضمین کند. سیاست نظامی چین نیز در حال حاضر چندین پروژه را در دست دارد. از جمله این پروژه‌ها می‌توان به سرمایه‌گذاری‌های مهم در نیروی دریایی و فضایی این کشور اشاره کرد.

لوپوئن می‌نویسد که چین می‌خواهد با استفاده از استراتژی اعمال فشار روی تایوان، الحاق دریای چین، سرمایه‌گذاری روی پروژه راه ابریشم، پیشبرد الگوی دولت استبدادی و سرمایه‌داری، قدرت سیاسی و اقتصادی خود را هر روز بیشتر از دیروز تقویت کند (لوپوئن، ۲۰۱۹: ۶). سیاست رئیس‌جمهور چین بر پیگیری و اجرای پروژه موسوم به جاده ابریشم جدید در این کشور، یکی دیگر از قدرت‌نمایی‌های چین، جهت ایجاد یک نظم جدید سیاسی و اقتصادی در جهان و علیه قدرت سیاسی و اقتصادی و نظم جهانی است که آمریکا بوجود آورده است. پکن تلاش می‌کند با پیگیری این پروژه در آینده، نه تنها اروپا را بیشتر به چین وابسته کند تا آمریکا، بلکه می‌خواهد تا چند دهه پیش رو، چین و آمریکا بعنوان قدرت مساوی در جهان شناخته شوند. امروزه این آگاهی بوجود آمده که چین یک تهدید اقتصادی می‌باشد. چین در

زمینه فناوری که اروپا در آن در راس قرار داشت، خیلی پیشرفت کرده است. دیگر، کشورهای اروپائی با دشواری می‌توانند در کشورهای جهان سوم معامله انجام دهند در حالیکه در گذشته تسلط کاملی در این زمینه داشتند. در آفریقا تا کنون وقتی ساخت یک کارخانه، نیروگاه و یا خط آهن مطرح بود، اکثرا اروپا بود که آنها را انجام می‌داد. ولی امروز چینی‌ها هستند که این پروژه‌ها را به خود اختصاص می‌دهند. اروپا در این میان درک کرده که رقابت در جایی که چین در آنجا حضور پیدا کرده، خیلی شدیدتر شده است. و این امر نشان می‌دهد که چین، سیاست در اروپا را هم تغییر داده است. شی جین پینگ رئیس‌جمهور چین درصدد است تا جهان را با ساخت زیر ساخت‌هایی به مقیاس وسیع به آغوش اقتصادی چین سوق دهد و در نهایت، با بهبود حمل و نقل، پیوند با دنیا را افزایش داده و اتکالی جهان به چین را فزونی بخشد (ماگسس، ۱۳۹۸: ۷).

### ۲-۳. روسیه و آینده نظم بین الملل

روس‌ها مدعی هستند که به دلایل مختلف یک قدرت بین المللی بوده و برخی از شاخصه‌های قدرت مانند سلاح اتمی، تسلیحات پیشرفته، انرژی و تکنولوژی ماهواره و مؤلفه‌های دیگر را در اختیار دارند و بنابراین می‌توانند در آینده خود را به عنوان یک تک قطب قدرت هم سطح دیگران مطرح نمایند.

شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی روسیه، توان خوبی برای بازیگری این کشور در نظام بین الملل قرار می‌دهد. به عنوان مثال وسعت جغرافیایی روسیه عامل کنترل کننده مهمی در امر ارتباطات جهانی به ویژه بین آسیا و اروپاست. هر چند در سال‌های اخیر تلاش گردیده است کربدورهایی خارج از کنترل روسیه برای کشورهای مشترک المنافع طراحی گردد، اما واقعیت این است که استیلا و هژمونی روسیه در این زمینه همچنان برقرار است و روسیه همچنان قدرت بهره‌گیری از ابزارهای خود در این زمینه را دارد (صادقی، ۱۳۸۶: ۱۲).

حضور پر رنگ روسیه در دو منطقه «اوراسیا»<sup>۱</sup> و «اورآتلانتیک»<sup>۲</sup> با سیاست «مرکز گرایی واقع‌گرایانه با ابزار عمل‌گرایی»، عبور از بحران اقتصادی، افزایش نرخ رشد اقتصادی، توسعه سرمایه‌گذاری خارجی، جذب نخبگان دانشگاهی، حرکت در مسیر ایجاد اقتصاد و تولیدات مولد در برابر خام‌فروشی و وابستگی به اقتصاد رانتیر، ورود به عرصه صنایع خودرو سازی مدرن و

1. Eurasian  
2. Euratlantique

لوکس با قابلیت رقابت با اروپا، انجام برنامه‌های راهبردی فرهنگی با برنامه «هویت روسی در سرزمین بزرگ و یکپارچه»، جذب حداکثری و اتحاد آفرینی در میان جامعه در کشوری که تنوع فراوان قومیتی، نژادی و دینی را دارا است همراه با استفاده از این تنوع در توسعه همکاری‌ها، دوستی‌ها و مشارکت حداکثری نسل جوان و آموزش دیده در عرصه کلان‌مدیریتی کشور، دکترین سیاست خارجی ولادیمیر پوتین در تنظیم راهبردهای روابط بین‌المللی فدراسیون روسیه به عنوان کشوری دارای موقعیت تعیین‌کننده در معادلات استراتژیک جهانی، گسترش همکاری‌های راهبردی با کشورهای حوزه اوراسیا، حمایت از کشورهای شرقی و آسیایی در مسیر ارتقا جایگاه خود در معادلات بین‌المللی، تقویت سازمان همکاری‌های شانگهای، بریکس و اتحادیه اقتصادی اوراسیا و کاسپین در رونق اقتصادی و ایجاد بازار بزرگ تجاری و مالی منطقه‌ای با مشارکت کشورهای مذکور، توسعه صنایع مولد نظامی استراتژیک و اقدام جدید این کشور در ساخت و به آب انداختن بزرگترین کشتی یخ شکن هسته‌ای جهان برای ورود به دریای شمال که از اهمیت ویژه امنیتی و اقتصادی برخوردار است، نمونه‌هایی از اقدامات این کشور برای محدود سازی نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه و جهان بوده که باعث شده روسیه در کنار آمریکا و رقابت دوشادوش با آن سنجیده شود و در کاهش ضریب عمق نفوذ و یکجانبه‌گرایی آمریکا در نگاه به شرق موثر واقع شود (مدبر، ۱۳۹۸: ۷).

روس‌ها برای نقش آفرینی که برای خود در مناطق مختلف جهان، متصور هستند، دست به تحرکات سیاسی و دیپلماسی در حوزه آسیا، اروپا، خاورمیانه، کشورهای مشترک‌المنافع و آمریکا زده و می‌زنند.

روس‌ها در حوزه آسیا بر این باورند که این منطقه وارد مرحله جهش اقتصادی گردیده و پیش‌بینی می‌شود که در آینده نزدیک به یکی از محورهای عمده سرمایه‌گذاری و رشد و توسعه در جهان تبدیل شود و با توجه به اینکه قسمت زیادی از خاک روسیه در این قاره قرار دارد، مسکو در سال‌های اخیر توجه ویژه‌ای به این حوزه نموده است. روسیه در نظر دارد علاوه بر فراهم آوردن جذب سرمایه‌های خارجی، فناوری‌های خود مانند تسلیحات و انرژی هسته‌ای را در اختیار این کشورها قرار دهد. در حال حاضر چین و هند دو محور عمده نگاه آسیایی روسیه می‌باشند. در زمینه انرژی، روسیه طرح‌های گسترده‌ای برای صادرات نفت و گاز به این منطقه دارد که خطوط انتقال در حال ساخت به چین و ژاپن از جمله آنها می‌باشند. ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهور روسیه در آستانه سفر به آلمان برای شرکت در اجلاس گروه هشت در

خصوص روابط مسکو با آسیا چنین گفت: قاره آسیا با سرعت زیادی توسعه می یابد و برای ما از نظر اقتصادی بسیار جالب است. مسأله فقط این نیست که ما منابع انرژی زیادی داریم که کشورهای آسیایی با کمبود آنها مواجه هستند، بلکه همکاری های گسترده تری مد نظر ما می باشد. امیدواریم که این امر به توسعه مناطق آسیایی ما بینجامد.

در حوزه اروپا نیز می توان گفت، شریک اول روسیه است. روابط این دو بر اساس همکاری و همگرایی در حوزه های مشترک و رقابت در حوزه هایی که با یکدیگر اختلاف دارند در جریان است. به طور کلی از نظر سیاسی و امنیتی با اروپا مشکلاتی دارند، ضمن اینکه اروپا تحولات جاری در روسیه، به خصوص در مقولاتی مانند دموکراسی، حقوق بشر و اقدامات پوتین در تمرکز قدرت را با حساسیت دنبال می نماید.

یکی از شاخصه های همکاری طرفین بحث انرژی است که کشورهای اروپایی به میزان زیادی به واردات انرژی از روسیه متکی هستند. علی رغم اقدامات صورت گرفته برای تنوع مسیرهای دریافت انرژی، همچنان این ابزار مهم در اختیار روسیه می باشد.

مسکو در حوزه خاورمیانه نیز نتوانسته خود را از تحولات آن دور کند اما با وضعیتی که این منطقه پیدا کرده و موقعیت هایی که کشورهای مهم این منطقه از جمله ایران، عربستان، مصر و ترکیه پیدا کرده است در حال ارزیابی سیاست های خود می باشند. به طور کلی اگر ایران، عراق (با حاکمیت اکثریت شیعیان)، سوریه و لبنان را در یک محور تصور نمائیم روس ها ترجیح می دهند که مناسبات خود را با محور دیگر یعنی اعراب با حمایت آمریکا بیشتر تنظیم نمایند. به عبارت دیگر مسکو با همه طرف های درگیر در منطقه خاورمیانه در تماس است اما وزن جبهه دوم در دیدگاه مسکو، بیشتر از بخش اول می باشد.

در خصوص ایران، نظر روس ها بر این است که به هیچ وجه نمی توان ایران قدرتمند برخوردار از توانمندی هسته ای در مطلقه را تحمل کرد چرا که موازنه قوا در منطقه به هم می خورد و این امر هم برای روسیه و هم به لحاظ احساس ناخرسندی که همسایگان ایران به ویژه اعراب دارند قابل پذیرش نیست. آنان در راستای این نگرش تلاش می کنند از شرایط اجماع کنونی برای محدود ساختن قدرت ایران استفاده نمایند.

در دیدگاه کرملین، کشورهای مشترک المنافع نخستین اولویت سیاست خارجی روسیه است. روس ها تلاش می کنند تا هژمونی خود را در همه زمینه ها نهادینه نموده و ساختارها را به سمت خود بکشانند و این منطقه را بر اساس دیدگاه های خود هماهنگ نمایند. برای همین

منظور نهادهایی مانند سازمان امنیت دسته جمعی، سازمان شانگهای و غیره را فعال نموده اند. تحریکات روسیه در زمینه‌های انرژی، ارتباطات، همکاری‌های امنیتی و نظامی با کشورهای این منطقه در همین راستا قابل ارزیابی است.

در خصوص روسیه و آمریکا نیز باید گفتکه بنا بر عقیده برخی اندیشمندان مناسبات آنان وارد فضای دوران جنگ سرد نوینی شده که ویژگی‌ها و شرایط خاص خود را دارد. مقامات رسمی روسیه این امر را رد می‌کنند و اشاره می‌نمایند که مناسبات با دارا بودن مجموعه‌ای از زمینه‌های همکاری و رقابت ادامه می‌یابد اما موارد اختلافی نیز بین دو کشور زیاد می‌باشد. دیدگاه تحلیلگران روسی بر آن است که آمریکا حداقل تا مدت زمانی ابرقدرت می‌باشد و اگرچه تلاش برای نظام چند قطبی وجود دارد ولی در مقطع فعلی برای نظم جهانی نیروی آمریکا لازم است و در واقع مدتی طول می‌کشد که جایگزینی صورت گیرد. روس‌ها از درگیر شدن آمریکا در خاورمیانه خوشحال بوده و از هرچه که توان آمریکا را کاهش دهد و نقش این کشور را تضعیف کند و فرصت را برای بازیابی قدرت به دست بدهد استقبال می‌کنند.

روس‌ها به دنبال آن هستند که فاصله را از نقطه نظر اقتصادی با غرب کاهش بدهند و ضربه پذیری و ضعف خود را در این بخش به حداقل برسانند و لذا نیازمند آن هستند که اولاً حجم سرمایه‌گذاری‌ها را بالا ببرند، ثانیاً از تکنولوژی غرب بهره‌برداری کرده و از مسابقه تسلیحاتی بپرهیزند. یکی از تئورریسین‌های روسی معتقد است جنگ سردی در آینده روی خواهد داد که جنگ نظام لیبرال و نظام توتالیتار می‌باشد و اگرچه ما از آن پرهیز داریم ولی دنیای لیبرال به سرپرستی آمریکا به دنبال آن است.

روسیه، به یمن پس مانده اقتدار هسته‌ای خود، مجاورتش با اروپا، و گزینه محتمل هم‌پیمانی با چین، منابع و امکانات مشکل‌آفرینی برای آمریکا به همراه دارد، حتی اگر فاقد بنیه لازم برای ایجاد موازنه در برابر قدرت این کشور باشد که در زمان جنگ سرد از آن برخوردار بوده است. این کشور هنوز تهدیدی بالقوه برای آمریکاست؛ بیشتر به‌خاطر اینکه تنها کشور برخوردار از موشک‌ها و کلاهک‌های هسته‌ای کافی برای نابودسازی آمریکاست (صادقی، ۱۳۸۶).

لذا با عنایت به اتخاذ سیاست ملی‌گرایی مبتنی بر واقع‌گرایی روسیه جهت تبدیل شدن به یکی از کانون‌های قدرت در جهان چند قطبی آینده و توجه به منافع ملی به عنوان شاخص اصلی جهت‌گیری در تصمیم‌سازی‌ها و توسعه مناسبات با کشورهای حوزه اسلاو، جادش‌دگان از شوروی، قفقاز، غرب آسیا و خاورمیانه و از همه مهم‌تر ایجاد نوعی موازنه خرد گرایانه بین



تنظیم روابط با کشورهای شرقی و غربی، می توان جایگاه روسیه در آینده نظام بین الملل را به عنوان کشوری مؤثر و تصمیم ساز پیش بینی کرد.

### ۳-۳. اروپا و آینده نظم بین الملل

اتحادیه اروپا،<sup>۱</sup> با عضویت ۲۷ کشور و داشتن سیاست مشترک کشاورزی، تجارت، خارجه و امنیت، و همچنین واحد پول مشترک (یورو) که تاکنون در نوزده کشور عضو این اتحادیه، جایگزین پول ملی شده است، بی تردید یکی از مهمترین و منسجم ترین مجموعه های سیاسی- اقتصادی جهان معاصر است که در طول عمر پنجاه ساله خود بتدریج گام های بلندی در راستای همگرایی همه جانبه و فراگیر و گسترش قلمرو جغرافیایی خود برداشته است. ملی گرایی روز افزون این اتحادیه همراه با رشد فرهنگی قابل توجه نسبت به سایر مناطق جهان و داشتن قابلیت ها و ظرفیت های لازم برای تبدیل شدن به یک قطب اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی با عضویت کشورهای متعدد و داشتن پنج دهه سابقه فعالیت در عرصه سیاسی و بین المللی و تعامل با قطب های قدرت سیاسی و اقتصادی جهان، قطعاً یکی از کانون های مؤثر در شکل دهی نظام آینده بین الملل خواهد بود.

عضویت ۲۲ کشور از اعضای این اتحادیه در بزرگترین پیمان نظامی دنیا یعنی پیمان آتلانتیک شمالی<sup>۲</sup> (ناتو)، داشتن معاملات تجاری و اقتصادی قابل توجه و سیاست همراهی و همگامی با ایالات متحده آمریکا، توصیه و تاکید به اعضا و سایر کشورهای جهان به رعایت قوانین بین المللی و حقوق بشری، تلاش بر سیاست تنش زدایی در مناطق مختلف و حل و فصل اختلافات سیاسی و نظامی از راه مذاکره و جلوگیری از جنگ افروزی احتمالی از دیگر توانمندی های این اتحادیه برای تاثیر گذاری بر نظام حاکم بین المللی در شرایط حال و آینده خواهد بود.

در نتیجه رشد فزاینده چین در حوزه اقتصادی، سیاسی، فناوری اطلاعات، نظامی و فضایی و همچنین انگیزه قوی این کشور برای حضور در عرصه بین الملل به عنوان یک بازیگر، باعث شده تا بتواند بسیاری از بازارهای مصرفی آمریکا و اروپا را در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی به دست آورد. رویکرد تهاجمی روسیه و توانمندی آن در بازار انرژی جهان (نفت و گاز) و ملی

1. European Union

2. North Atlantic Treaty Organization

گرایی روز افزون اتحادیه اروپا و رشد فرهنگی و تاثیر گذار آن به عنوان دو قدرت دیگر، عملاً تاثیر گذاری این بازیگران را نسبت به سایرین پر رنگ تر نموده است.

اگر چه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ و رشد همه جانبه ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت برتر، نظام بین الملل شاهد یک نظم تک قطبی بوده و به دلیل حفظ توانمندی‌های مورد نظر از سوی این کشور، تاکنون تغییر خاصی در آن رخ نداده است ولیکن پس از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله به برج‌های تجاری آمریکا و لشکر کشی این کشور به عراق و افغانستان به بهانه مبارزه با تروریسم و عدم همراهی برخی کشورها با آن، مشکلات، اختلافات و اعتراضات داخلی این کشور از یک سو، رشد اقتصادی سایر بازیگران از جمله گروه بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) و به چالش کشیدن برخی بازارهای مورد نظر آمریکا در قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و ... از سوی دیگر می توان پیش بینی کرد که در دهه پیش رو، احتمالاً شاهد ایجاد تغییراتی در این نظام خواهیم بود ولی بدون شک، کماکان بازیگر برتر و توانمندتر و کانون اصلی قدرت ایالات متحده می باشد، چرا که حجم تولید ناخالص داخلی آمریکا در سال ۲۰۱۹ معادل ۲۱ تریلیون دلار برآورد می‌شود. یعنی این که یک پنجم کل اقتصاد جهانی را در اختیار دارد و هنوز به نسبت چین و سایر مدعیان در جایگاه بهتری قرار دارد. اقتصاد آمریکا به لطف فناوری بالا، دارای بهره وری بالایی است و بخش خدمات ۸۰ درصد کل تولیدات ناخالص داخلی این کشور را شامل می‌شود. این در حالی است که چین به عنوان دومین اقتصاد جهان، در سال ۲۰۱۹، ۱۴ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی داشته که حدود ۱۰ درصد از کل اقتصاد جهان را شامل می‌شود. علاوه بر آن فاصله رشد اقتصادی سایر رقبا آنقدر زیاد بوده که هیچگونه نگرانی را برای آمریکا و چین به دنبال نداشته و نخواهد داشت، برای نمونه ژاپن به عنوان سومین اقتصاد دنیا، تنها ۵۱۷۶ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی داشته و این یعنی فاصله بسیار زیاد با جایگاه اول و دوم، ولیکن آنچه که موجبات نگرانی تصمیم سازان آمریکا را فراهم ساخته و تحلیل گران روابط بین الملل را بر آن داشته که پیش بینی کنند در آینده چین می تواند قدرت اقتصادی آمریکا را به چالش بکشد، گزارشات و ارزیابی‌های صندوق بین المللی پول است که می گوید اگرچه فاصله تولید ناخالص داخلی آمریکا با ۲۱ هزار و ۳۴۵ میلیارد دلار از تولید ناخالص داخلی چین با ۱۴ هزار و ۲۱۷ میلیارد دلار بسیار زیاد است و لیکن قدرت برابری خرید سبدي از کالاها (PPP) در

چین با ۲۳ هزار و ۳۰۱ میلیارد دلار از آمریکا با ۱۹ هزار و ۳۹۱ میلیارد دلار پیشی گرفته است.

بنابراین اگرچه اندازه گیری حجم تولیدات ناخالص داخلی کشورهای بر حسب تولیدات اسمی نشان می دهد که آمریکا هنوز هم بزرگ ترین اقتصاد است و جایگاه خود را به عنوان قوی ترین اقتصاد جهان حفظ خواهد کرد. لذا طبیعی است که تلاش نماید به دنبال حفظ وضع موجود و محدودسازی سایر رقبا برای نزدیک شدن به این رقابت باشد. توانمندی و توانایی اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی ایالات متحده آمریکا و سرمایه گذاری برای رشد و حفظ تداوم آن، از سال ۱۹۹۱ به بعد این کشور را در راس هرم قدرت جهانی قرار داده و نظم حاکم بر روابط بین الملل را به صورت یک نظم تک قطبی نمایان ساخته است، اما تحلیل نظام بین الملل و سیر تاریخی آن حکایت از عدم استمرار دائمی حاکمیت امپراتوری ها و ابرقدرت ها داشته و به دلایل گوناگون این موقعیت را از دست داده و خواهند داد، در خصوص سرآمدی آمریکا نیز این موضوع به دلایل اختلافات، مشکلات و تصمیم گیری های داخلی و همچنین تلاش دو چندان رقبا برای دست یابی به این جایگاه، دور از ذهن نخواهد بود اگرچه این جایگاهی و تغییر به صورت کلی نیز به این زودی متصور نخواهد بود. راهبرد رهبران چین برای پیشبرد رشد اقتصادی و نظامی و دستیابی به موفقیت های قابل توجه در این زمینه که این کشور را از یک کشور فقیر و عقب مانده به دومین اقتصاد جهانی تبدیل نموده و برتری و رهبری جهانی را برای ۲۰۴۹ در چشم انداز سیاسی خود تعریف نموده اند و توانسته اند با رشد فزاینده ای در زمینه فن آوری اطلاعات، بسیاری از بازارهای جهانی را در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی به دست آورند و کماکان با سرعت به جلو گام بردارند، برنامه ریزی فدراسیون روسیه در مدیریت انرژی اعم از نفت و گاز و به دست گرفتن کنترل بازارهای جهانی آن، رایزنی با اعضای اوپک و تصمیم گیری در خصوص نحوه کاهش یا افزایش تولید نفت برای مدیریت قیمت با توجه به نیاز کشورهای صنعتی به این انرژی، تلاش برای ایجاد ائتلاف های منطقه ای و گسترش نفوذ سیاسی خود، برپایی مانورهای نظامی برای نمایش توانمندی های خود، قدرت نمایی اطلاعاتی، شرایط جغرافیایی و ژئوپولتیکی، تسلیحات پیشرفته اتمی، تکنولوژی ماهواره، حضور پر رنگ در اوراسیا و اورآتلانتیک، کنترل در امر ارتباطات جهانی بویژه آسیا و اروپا و... از جمله دلایلی است که پکن و مسکو خود را مدعی یک بازیگر تأثیر گذار در صحنه بین المللی معرفی می نمایند.

در کنار چین و روسیه، اتحادیه اروپا به عنوان یکی از مهم ترین و منسجم ترین مجموعه‌های سیاسی- اقتصادی دنیای معاصر و تلاش برای گسترش ملی‌گرایی روزافزون، رعایت قوانین بین‌المللی و توسعه و ارتباط فرهنگی با سایر کشورهای جهان، داشتن قدرت بالای چانه زنی و... توانسته خود را به عنوان یک بازیگر موثر و یکی از بازیگران بازی قدرت در بازی چهار نفره آمریکا، چین، روسیه و اتحادیه اروپا مطرح نماید. با این حال اگرچه فاصله رقابت این گونه بازیگران در همه ابعاد قدرت (سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی) با ایالات متحده بسیار زیاد بوده و لیکن به دلیل رشد قابل توجه آن‌ها و رایزنی‌های صورت گرفته در قالب ائتلاف‌های منطقه‌ای و جهانی در پایان دهه جاری میلادی شاهد تغییراتی در توانمندی آنان و تحدید قدرت آمریکا خواهیم بود که از آن می‌توان به عنوان یک نظام تک- چند قطبی، با محوریت ایالات متحده آمریکا به عنوان کانون اصلی قدرت و چند کانون تاثیر گذار و موثر از جمله جمهوری خلق چین، فدراسیون روسیه و اتحادیه اروپا یاد کرد.

### نتیجه‌گیری

در عرصه روابط بین‌الملل و سیر تاریخی آن همیشه شاهد این موضوع بوده و هستیم که امپراتوری و ابرقدرت‌های جهانی همچون سایر پدیده‌های اجتماعی، ظهور، رشد، افول و سقوط داشته و دارند، چنانکه در حال حاضر از اولین امپراتوری مدرن جهانی دنیا یعنی پرتغال و پس از آن امپراتوری گسترده اسپانیا، هلند، بریتانیا و فرانسه چیزی جز یک کشور ملی همچون سایر کشورها باقی نمانده و عملاً به تاریخ پیوسته‌اند. و از پایان جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۵ تاکنون این هژمون و برتری جهانی در ایالات متحده آمریکا نمود عینی پیدا کرده است. اگرچه تا سال ۱۹۹۱ میلادی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک رقیب و یک ابرقدرت در کنار آمریکا در ساختار و نظم بین‌الملل تاثیر گذار بوده و به آن شکل می‌داده ولیکن با فروپاشی این ابرقدرت، عملاً قدرت و هژمون جهانی بصورت یک جانبه به ایالات متحده واگذار شد که همچنان با فاصله بسیار زیاد از سایر رقبا به یکه تازی خود در عرصه جهانی تدوام می‌بخشد ولی این به معنی استمرار دائمی و بلافصل حکمرانی این امپراتوری نخواهد بود، چرا که سایر قدرت‌های بزرگ جهانی برای دستیابی به چشم اندازه‌های خود مبنی بر قدرت برتر شدن، ساکت ننشسته و در حوزه‌ی مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی گامی موثر و قابل توجهی را دنبال نموده‌اند که در برخی موارد نیز توانسته‌اند خود را به توانمندی قدرت اول جهان نزدیک

سازند و موجبات نگرانی آنان را فراهم آورند. به گونه ای که بعضی از تحلیل گران و نظریه پردازان علوم سیاسی و روابط بین الملل از افول و یا پایان قدرت آمریکا، سخن به میان آورده اند. با این وجود اگرچه نگارنده اعتقادی به پایان قدرت این ابرقدرت حداقل در چند دهه آینده ندارد و معتقد است که آمریکا همچنان قدرت برتر در بسیار از حوزه ها باقی خواهد ماند، از سوی دیگر توانمندی و رشد فزاینده و روزافزون سایر قدرت ها را نیز نادیده نگرفته و به توانایی آنان برای تغییراتی در نظام حاکم بر روابط بین الملل تا پایان سومین دهه از قرن بیست و یک میلادی چشم دوخته است.

بدین ترتیب، اگرچه ظهور چین مدرن به عنوان یک قدرت مهم منطقه و جهان، و رشد و توسعه روسیه در مدیریت انرژی به عنوان اصلی ترین زیرساخت صنعتی و سیاستی جهانشمول اتحادیه اروپا منجر به تنش های زیادی در آینده خواهد شد و وابستگی اقتصادها را به اقتصاد آمریکا کاهش و گزینه های آمریکا را محدود خواهد ساخت ولی این به معنای زوال قدرت بلامنازع ایالات متحده آمریکا نخواهد بود، چرا که پول و توانایی اقتصادی به آسانی قابلیت تبدیل به سایر وجوه قدرت را ندارد. لذا پیش بینی می شود در سال ۲۰۳۰ میلادی آمریکا همچنان قدرت برتر باقی خواهد ماند، ولی چین، روسیه و اتحادیه اروپا توان تعدیل قدرت آمریکا و پایان دادن به نظام تک قطبی را خواهند داشت. بنابراین اگرچه عدم قطعیت از اصول اولیه و آغازین آینده پژوهی بوده ولیکن با توجه به داده های موجود و بررسی های صورت گرفته از اسناد و مدارک و نظر نظریه پردازان معاصر روابط بین الملل ما در پایان دهه سوم قرن بیست و یک میلادی شاهد یک نظام تک- چند قطبی با محوریت آمریکا به عنوان کانون اصلی قدرت و چند کانون تاثیر گذار از جمله چین، روسیه و اتحادیه اروپا خواهیم بود.

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- تافلر، الوین (۱۳۷۰). *جابجایی قدرت دانایی و ثروت و خشونت در آستانه قرن بیست و یکم*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران: نشر مترجم.
- چمنی، فراز (۱۳۹۸). «آینده آمریکا، تداوم جهانی یا افول؟»، *مجله الکترونیکی روابط بین الملل*.
- صادقی، مهدی (۱۳۸۶). «روسیه و نظم بین الملل امروز»، *ماهنامه ایراس*، شماره ۱۸، صص ۲۱-۱۲.

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال دوازدهم، شماره ۴۵، پاییز ۱۳۹۸

فتاحی منش، مریم (۱۳۹۸). «سناریوهای مختلف در خصوص آینده نظام بین الملل»، **مجله الکترونیکی روابط بین الملل**.

قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۷۰). **اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل**، تهران: سمت.  
ماگسس، برونو (۱۳۹۸). «پروژه موسوم به جاده ابریشم جدید در چین و تأثیرات جهانی آن»، **عصر دیپلماسی**، گروه خاورمیانه، ۷ اردیبهشت ماه.  
مدبر، روح اله (۱۳۹۸). «توسعه مناسبات فدراسیون روسیه و عربستان سعودی در غیاب حضور آمریکا»، **مرکز بین المللی مطالعات صلح**، ۱۹ آبان ماه.  
مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). **تحول در نظریه‌های روابط بین الملل**. تهران: انتشارات سمت.

(ب) منابع انگلیسی

- Griffiths, Martin (1992). **Realism, Idealism and International Politics**. London: Routledge.
- Kurth, James (1998). "Inside the Cave", *The Banality of I.R. Studies*. **National Interest**, 53 (fall): 29-40.
- Miller, L. (2008). **China an Emerging Superpower?** Stanford web site.
- Robert G. (1992). **A Primer in Game Theory**, FT Prentice Hall, Harlow, England.
- Shoham, Y & Leyton-Brown, K. (2009). **Multiagent Systems: Algorithmic, Game-Theoretic, and Logical Foundations**, New York: Cambridge University Press.
- Smith, J. M & Price, G. R. (1973). "The Logic of Animal Conflict", *Nature*, vol. 246, 15-18.
- Walker A.M & Selfe J. (2003). "The Delphi Method: A Useful Tool for the Allied Health Researcher". *Br J Ther Rehabil*; 3(12).